



سکایی‌ها: کمان‌دارانِ چابک‌سوارِ پهن‌دشت‌ها

ریچارد فُلتز

گردانش پویا غلامی

تصویر: نقوش خالکوبی به سبکِ سکایی بر بازوی راست یک سرکرده‌ی ایل یا شمن-جادوگر؛ کشف از کوهستان‌های آلتای؛ فرهنگ

پازیریک؛ سده‌ی پنج‌پیش از میلاد؛ اصلِ پوستِ تتوشده محفوظ در دیرین‌کده‌ی هرmitاژ، روسیه



fold-era.com

چند سال پیش، در یک غروب برفی زمستانی، در چند کانال آنلایِن محلی سوادکوه خبری منتشر شد مبنی بر این که پنج کوهنورد در مسیر «ارپه‌کوه»، جایی در کوهساران درهم‌فشرده گم شده یا مرده‌اند؛ یک بندرگزی، دو مشهدی، دو سوادکوهی. طی ساعات‌های بعد کاشف به عمل آمد که دو تن از اینان با عبور از گردنه‌های پرشیب، و فرود از «پَزْغَلت» به سلامت خود را به پایین‌دست رسانده‌اند. نیم‌شب و آسمان صاف و برف تا بالای زانوان؛ تیم امدادونجات با پیمایش از دامنه‌ی یال «هَف [ت] سیله‌گردن» آن سه تن بازمانده را یافت که در کلبه‌ی شبانی دودگرفته‌ای آشیان کرده بودند. این ترجمه‌ی کوچک را با مهر و احترام به تک‌تک آدم‌های آن روز و به پیش‌قراولِ شیب‌زِیِ گروه نجات، اسفندیار مولایی، پیشکش می‌کنم که به مطالعه‌ی تاریخ ایران علاقه دارد.

آذر ۱۴۰۳

نه شهری دارند و نه دژی؛ خانه‌به‌دوش‌اند؛ وانگهی، همه‌شان به تیرافکندن از پشت اسپان خو گرفته‌اند؛ نه به کشت‌گری، که به اتکای دام‌ها روزگار گذرانند، و گاری‌شان تنها خانه‌شان؛ از این‌رو، چگونه شکست‌ناپذیر و حتا دست‌نیافتنی نباشند؟

- هژدت، تاریخ‌ها^۱ سرگشت‌ها^۲، جلد چهارم، ص. ۴۶

طی بیش از ۴۰۰ سال مردمانی روستایی-کوچنده در ناحیه‌ی وسیعی از پهن‌دشت‌های اوراسیا می‌زیستند، پهن‌دشت‌هایی که به فاصله‌ی حدوداً ۸۰۰۰ کیلومتر از نواحی بالکان در غرب تا مغولستان در شرق گسترده بودند. حضورشان تا میانه‌ی سده‌ی بیستم ادامه یافت، و حتا همین امروز هم سنت‌های کوچگرانه به‌تمامی از بین نرفته‌اند. این جوامع بنا به ماهیت کوچندگی ایلپاتی‌شان پراکنده و از جهاتی گوناگون بودند. این گوناگونی احتمالاً حتا بُعد قومی-زبانی هم داشت، به این معنا که دسته‌های ایلپاتی پهن‌دشت‌ها به‌آسانی خون «بیگانه» را در خود می‌پذیرفته‌اند، خواه از طریق پیوندهای گذرا یا از طریق به بردگی گرفتن دشمنان شکست‌خورده. آن‌ها در بیشتر موارد کاملاً مستقل از همدیگر بودند، و هیچ نهاد مدنی یا ساختار حکمرانی گسترده‌ای نداشتند.

با این حال، این ایل‌ها به‌رغم فواصل جغرافیایی زیادی که اغلب آن‌ها را از هم جدا کرده بود، اما از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، و زبانی وجوه مشترک زیادی داشتند. با وجود پیچیدگی‌هایی که یقیناً وجود داشته‌اند، اما زبان رسمی و رسوم جاری در سرتاسر پهن‌دشت‌های اوراسیا از حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد تا ۱۲۰۰ میلادی در اصل «آریایی»، و به دیگر گپ، ایرانی بوده است.

از آنجاکه کوچندگان پهن‌دشت‌ها هیچ گونه فرهنگ نوشتاری نداشتند، بیشتر اطلاعات ما درباره‌ی آن‌ها از گزارش‌های ثبت‌شده‌ی تمدن‌های همسایه‌ی آن‌ها به دست آمده‌اند؛ تمدن‌های آکدی، یونانی، چینی؛ تمدن‌هایی که مناسبات‌شان با سکاها اغلب خصمانه بود، و سکاها از دید آن‌ها بربر^۳ و وحشی، نامتمدن، رام‌نشده^۴ به شمار می‌آمدند. شواهد باستان‌شناختی می‌توانند در این باره جزئیاتی به دست دهند، و نیز درباره‌ی اینکه سکایی‌ها چه چیزهایی تولید می‌کردند و در چه شرایطی می‌زیستند.

فرهنگی پیشاتاریخی از حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد در ناحیه‌ی جنوب‌شرق کوهستان‌های اورال سربرآورد، ناحیه‌ای که اینک بخشی از خاک روسیه است. بقایای باستان‌شناختی در آن سایت‌ها، دربرگیرنده‌ی آن چیزی است که پژوهشگران شوروی سابق نامش را مجموعه‌ی سینتاشتا/آرکایم^۵ گذاشتند و می‌توان این مجموعه را، به تفکیک از انبوهی بزرگتری از سخن‌وران هندواروپایی، نخستین شواهد مرتبط با مردمانی مشخصاً «آریایی» دانست^۶. آن‌ها بر اساس روالی اسب‌های‌شان را دفن می‌کردند که بسیار شبیه به اسومده^۷ یا آیین قربانی کردن اسب است که سده‌ها پیش در ریگ‌ودای هندی ثبت شده بود^۸، و تحلیل زبانی اصطلاحات هندوایرانی نشان می‌دهد که این مردمان، که خود را آریایی می‌نامیده‌اند، در آن دوران کمابیش در آن موقعیت جغرافیایی بودوباش داشته‌اند. اسطوره‌های ایرانی و اسطوره‌های هندی نیز از عناصری برخوردارند که از پیوند این دو دسته اساطیر خبر می‌دهند.

^۱ Sintashta/Arkaim

^۲ Elena Kuzmina, *The Origins of the Indo-Iranians*, Leiden, 2007

^۳ Asvamedha

^۴ Michael Witzel, "The Home of the Aryans," unpublished paper

<http://michaelwitzel.org/wp-content/uploads/2014/06/AryanHome1.pdf>

شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهند که آریاییان از غرب دور به جنوب اورال کوچیده بودند. و آن ناحیه از پیش دارای جمعیت بوده، و احتمالاً مردمانی نیئاورالی و شاید نیئاٹخاری‌های هندواروپایی در آن‌جا به سر می‌برده‌اند که پیش از آریایی‌های کوچنده به سوی شرق، در آن‌جا سکونت داشته‌اند. پیشینه‌ی افزایش چشمگیر رواج رزم‌افزارها و ظهور روستاهای سنگر بندی شده به دوره‌ای برمی‌گردد که ورود این آریاییان با افزایش خشونت همراه شد. کتاب ریگ‌وِدا انگاره‌ی آریایی را بیان می‌کند که بنا بر آن، اینان تنها خود را شایسته‌ی ثروت می‌دانسته‌اند، و سنجش و ارزیابی ایشان بر اساس احشام (و شمار رمه‌ی گاوها) بوده، طوری که «آزادکردن» این ثروت از دست مردمی که شایسته‌اش نبوده‌اند از نگاه ایشان یک حق اخلاقی به شمار می‌آمده است. این آریاییان نخستین در ساختن رزم‌افزارهای برتر استاد بودند، سلاح‌هایی چون سرپیکان‌ها و شمشیرها، همراه با مهارت‌های استثنایی‌شان در سوارکاری، هنگام عرض اندام و چیرگی بر مردمان «تابعه»، به ایشان برتری می‌داد. اسب‌ها و شمشیرها به مولفه‌های کانونی فرهنگ آریایی تبدیل شدند و این خصیصه سپس‌تر به سکایی‌ها، سَر‌ما، و آلان‌ها رسید و همین امروز نزد بسیاری از آسی‌ها [مردم اُستیا] ارجمند شمرده می‌شود.

طی هزاره‌ای که از پی آمد (۲۰۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد)، تیره‌ها یا ایلیات‌های آریایی در امتداد شرقی و جنوبی اوراسیای مرکزی پراکندند، فرایندی که موجب تماس آن‌ها با تمدن‌های کشاورزی یکجانشین میان‌رودان، حوزه‌ی رود جیحون، دره‌ی سند، و حتا چین شد. آریاییان به‌تأوی به همه‌ی این یکجانشینان تاختند و نیز با همه‌شان دادوستد کردند. برخی از جمعیت‌های آریاییان سرانجام بر آن شدند که در جامعه‌ی شهری بمانند و به جوامع شهری پیوندند، و به این وسیله آمیزشی فرهنگی پدید آمد. این نوع درآمیختگی به‌نحوی چشمگیر میان پارسیان و ایلامیان^۱، سغدیان و مردمان جیحون، و هندوآریاییان و مردمان تمدن هاراپا رخ داد.

دیگر ایلیات‌های آریایی پیوندشان با پهن‌دشت‌ها را حفظ کردند، و سپس‌تر نزد یونانیان با نام اسکیت‌ها یا سکایی‌ها (Skuthai؛ «تیراندازان/کمان‌داران») و نزد عموزادگان قدیمی‌شان، یعنی پارسیان، با نام سَگه‌ها یا سکاها («آوارگان؟»)^۲ شناخته شدند. هُژدَت (کتاب ششم تاریخ‌ها، ۶۴) سرنخی از کاربست عمومیت‌یافته و غیروژه‌ی این نام به دست می‌دهد وقتی می‌گوید «سَگه نامی است که پارسیان به تمام ایل‌های سکایی می‌دهند». نام‌های زیادی دیگری نیز به همین سنخ از آریاییان باستان مربوط می‌شوند - کیمیری‌ها، داهه‌ها، ماساژت‌ها - که به احتمال زیاد یا به طوایف منفرد یا به کنفدراسیونی طایفه‌ای اشاره دارد، در حالی که به معنای عام کلمه خودنام‌گذاریِ «آریایی» به‌طور نظرگیری در سرتاسر این فرهنگ پابرجای ماند. (یونانیان ناحیه‌ای از آسیای میانه را می‌شناختند که آن‌را «آریانا» می‌نامیدند، که این نام تا همین امروز، [از جمله] به‌عنوان نام خطوط هوایمایی ملی افغانستان پرجای مانده است.)

در زمره‌ی بسیاری از نام‌های ایل‌ی آریایی که در منابع مکتوب کهن باقی مانده‌اند، دو نام به‌طور خاص به مطالعه‌ی ما درباره‌ی آسی‌ها [مردمان اُست] ربط دارند. نخستین نام «آس» است، که حتا نام بزرگترین قاره‌ی دنیاست: آس-یه؛ آسیا، «دیار آس‌ها». در حالی که این ریشه‌شناسی فعلاً تنها یکجور گمانه‌زنی است، اما به‌هرروی نام «آس» در سرتاسر تاریخ، پیوسته در پیوند با کوچندگان ایرانی پهن‌دشت‌ها پدیدار و از نو پدیدار گشته است.^۳ گرجی‌های سده‌های میانه اصطلاح «اوس-یاتی»^۴ را ضرب کردند که قطعاً به معنای «دیار آس‌ها» است و سپس‌تر روس‌ها آن نام را به «اُستی-یا»^۵ تغییر دادند، که امروزه برون‌نام این کشور است. واژه‌ی «آس» همچنین در مجارستان به صورت «یاس»^۶ محفوظ مانده است، و اشاره به گروهی قومی دارد که از تبار آلان‌هایی هستند که در پی یورش‌های مغولان در سده‌ی سیزدهم میلادی، در آن ناحیه سُکنا گزیدند؛ این واژه‌ی «آس» همچنین در نام دومین شهر بزرگ رومانی به یادگار مانده است، شهر یاش^۶ واقع در ناحیه‌ی شمال‌شرقی مُلداویا (که نباید با کشور امروزی مولداوی اشتباه شود). در شرقِ دوردست، در سرحدِ دیگر

^۱ Oswald Szemerényi, *Four Old Iranian Ethnic Names: Scythian, Skudra, Sogdian, Saka*, Vienna, 1980, p. 45.

^۲ Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, pp. 18-19.

^۳ Ovs-eti

^۴ Oseti-ia

^۵ Jasz

^۶ Iași

پهن‌دشت‌های اوراسیا در مغولستان، مردمانِ آسود^۱ به‌عنوان گروهی قومی شناخته می‌شوند که همچون مردمانِ قومِ یاسِ مجارستان، از تبارِ لشکرِ آلانی ارتشِ مغول در سده‌های میانه‌اند.

نام‌گذاری باستانی دیگری که خط‌وربط ویژه‌ای با مردمانِ اُستی [آس] دارد، همانا خودِ اصطلاح «آریان aryan» است، که نام «آلان» صرفاً یک تبدیلِ آوایی آن به شمار می‌رود، و در آن «ry»^[۲] به‌سیاقِ متداول در گویشِ سَرمَتیِ سده‌ی سوم میلادی تبدیل به «l»^[۱] شده است. نامی که آس‌های بومی اُستیا برای خود به کار می‌برند، «ایر [Ir]» است و این نام می‌بایست از همین ریشه [آریان] گرفته شده باشد، گرچه از طریقی متفاوت از آنچه ریشه‌ی «آلان» بوده است.^۲

در نتیجه، به نظر می‌رسد که می‌توان از حیث نام‌شناختی و نیز زبان‌شناختی ارجاعِ مردمانِ اُستی [آس‌ها] به خودشان به‌عنوان «سکایی‌های سده‌ی بیست‌ویکم» را توجیه کرد. با این‌همه، چه وجهی از فرهنگ سکایی در میان ایشان حفظ شده است؟ در پاسخ به این پرسش باید دریافت که فرهنگ سکایی در بردارنده‌ی چه بود. از آنجاکه سکایی‌ها هیچ سند نوشتاری از خود به جا نگذاشتند و منابعی که درباره‌شان سخن گفته‌اند اغلب دیدگاهی خصمانه و داده‌هایی اغلب اندک دارند، مجبوریم به خوانش آنچه در میانِ خطوط آمده بسیار توجه کنیم. قطعاً شواهد باستان‌شناختی تاحدی سودمندند، لیک یافتن یک شی باستانی موضوعی است و تفسیر نحوه‌ی کاربرد آن موضوعی دیگر. پس در بسیاری موارد گمانه‌زنی [درباره‌ی نسبت آس‌ها و سکاها] ممکن است کاملاً پرت یا یکسر نادرست باشد.

به معنای وسیع کلمه، زبان آسی و اسطوره‌شناسی آسی هر دو در مقوله‌ی زبان‌ها و اساطیر «ایرانی» جای می‌گیرند، اما این به معنای مدرن کلمه یعنی چه؟ چون امروزه بیشتر آدم‌ها واژه‌ی «ایران» را صرفاً با «کشور مسلمانِ بزرگی در خاورمیانه» یکی می‌گیرند که بیش از هر چیز به خاطر خصومت با جهان غرب شناخته می‌شود، پس به‌کارگیری عنوان «ایرانی» در معنای تاریخی وسیع‌تر کلمه منوط به دادنِ آن ایده‌ی نادرست [ایده‌ی یکی‌گرفتن ایران با کشوری متخاصم] به بیشتر خوانندگان است، دست‌کم در غیاب هرگونه شرح و شفاف‌سازی.

صفت «ایرانی» در اصل از خودنام‌گذاریِ مردمانی روستایی-کوچگر، باستانی، و بدون الفبا مشتق شده است که به زبانی هندواروپایی سخن می‌گفتند و در پهن‌دشت‌های اوراسیای غربی سکونت داشتند، و این صفت از طریق شیوه‌های جاری در زبان‌شناسی تاریخی به صورت واژه‌ی «*aryo [آریو]» بازسازی شد، که یعنی «نجیب»، برای نمونه در عبارت «[ما] نجیبان» (به صورت *heryos [هیریوس]، «عضوی از گروه‌مان»)^۳. نام‌های کشورهای «ایران» و «ایرستون»^۴ (واژه‌ای که خود مردم آسی‌زبان یا ایژنی‌زبان اُستیا برای نامیدنِ کشورشان به کار می‌برند) به ریشه‌ای واحد برمی‌گردند. شوریختانه صورت انگلیسیِ مدرنِ واژه‌ی «آریان» دستخوش تخصیص‌یابی و تحریف از سوی ناسیونالیست‌های آلمانی آغاز سده‌ی نوزدهم شد. لیک، ما هنگام استفاده از این واژه برای مقاصد بحث کنونی باید آن فکت تاریخی نامربوط به بحث‌مان را کنار گذاریم. به معنایی منحصرزبان‌شناختی، می‌توان «ایرانی» و «آریایی» را به‌منزله‌ی مترادف به جای همدیگر به کار برد.

در زمینه‌ی زبان‌شناسی، زبان «ایرانی» به خانواده‌ی زبانی ارجاع می‌یابد، شاخه‌ای مهم از زبان‌های هندواروپایی که از جمله زبان‌های معاصرِ چون پارسی/تاجیکی، کردی، پشتو، بلوچی، و آسی را دربرمی‌گیرد. رابطه‌ی تکوینی میان این زبان‌ها نشان می‌دهد که همگی از زبان اجدادی مشترکی سرچشمه

^۱ Asud

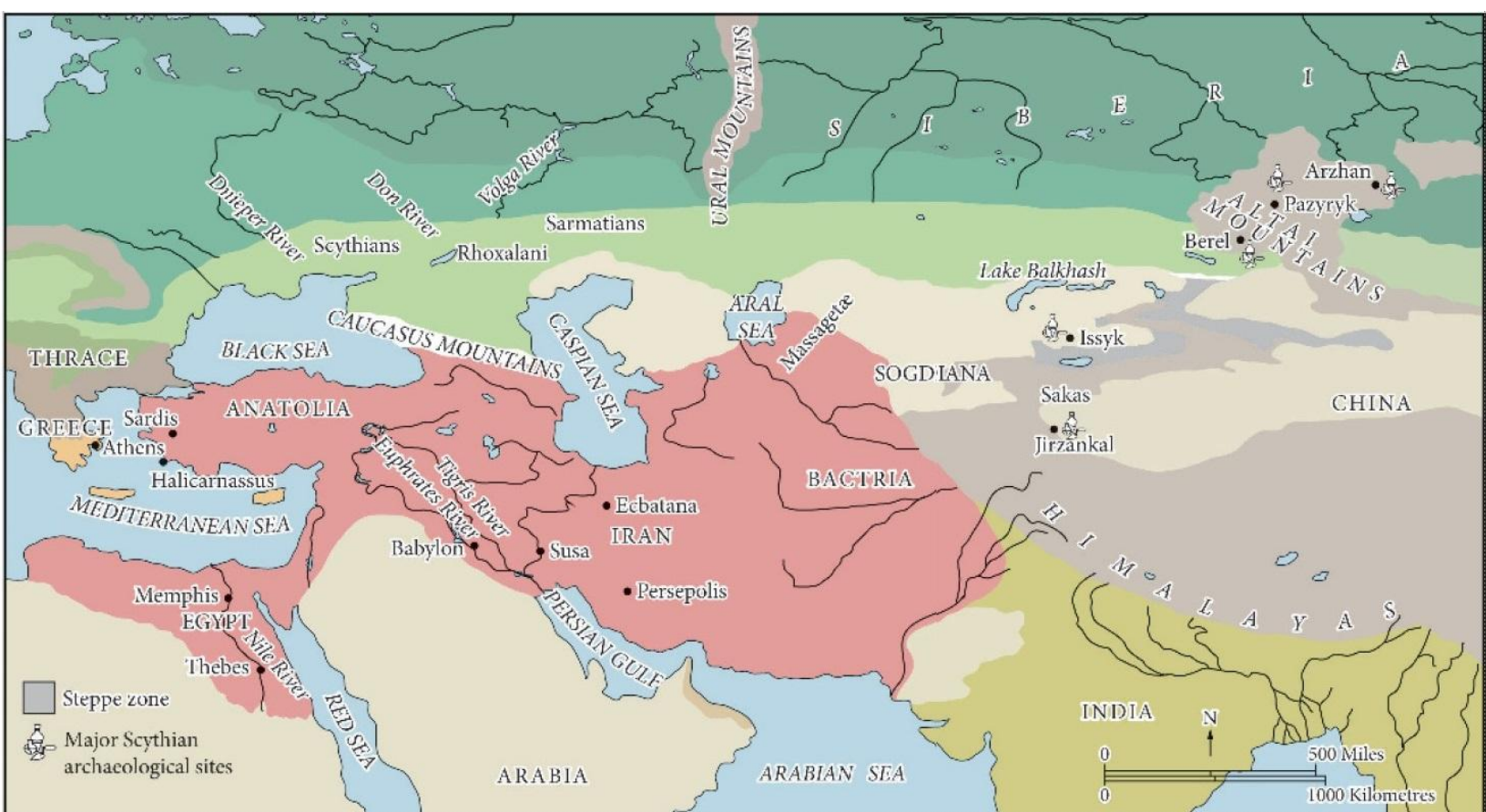
^۲ This etymology has been contested, notably by Abaev. See the discussion in Kouznetsov and Lebedynsky, *Les Alains*, pp. 19–20.

^۳ برای مطالعه‌ی بحثی درباره‌ی تبارشناسی واژه‌ی «نیک» و نسبتِ خاستگاه اخلاقی این خودارزشگذاری با تفکیک نیچه‌ای اخلاقِ سروران و بندگان (ذیل تشریح گزاره‌هایی چون «ما نیکان، ما راستان، ما نجیبان...»)، نگاه کنید به ریشه‌شناسی و اشاری نیچه به زبان ایرانی و نیز به آریایان و مواضعش درباره‌ی آناشیس، دمکراسی و سوسیالیسم زمانه‌اش در جستار یکم از تبارشناسی اخلاق، ترجمه‌ی داریوش آشوری، نشر آگه، ۱۳۷۷؛ نقدهای نیچه به آن سه نگره در سایر آثارش نیز یافتنی است. (م.ف.)

^۴ Iryston

گرفته‌اند، و زبان‌شناسان آن را «ایرانی آغازی»^۱ می‌نامند، که خود آن زبان نیز نیای مشترکی با سنسکریت و شاخساران سپسین‌اش چون هندی، بنگالی، گجراتی و دیگرها دارد. ما به موازات دانش زبان‌شناسی تاریخی پهنه‌ی اسطوره‌شناسی تطبیقی را نیز در اختیار داریم، که رابطه‌ی تکوینی میان اسطوره‌های گوناگون سخنوران هندواروپایی را نشان می‌دهد، خاصه از خلال اشتراکاتی که در میان بقایای ادبیات شفاهی تمیزپذیر است، بقایایی که توسط کسانی چون هومر، اُوید، فردوسی، والمیکی^۲، استورلوسن^۳ و دیگران برای ما حفظ شده است. همخوانی بسنده‌ای میان اساطیر مردمان گوناگون هندواروپایی و زبان‌هایی که اینان بدان‌ها سخن می‌گویند وجود دارد طوری که می‌توان یک فرهنگ مشترک اصلی را فرض گرفت که قدمت‌اش به حدود شش هزار سال پیش یا بیشتر برمی‌گردد.

تصویر: پراکندگی و موقعیت جغرافیایی ایلات آریایی پهن‌دشت‌ها، حدود ۵۰۰ پیش از میلاد



^۱ proto-Iranian

^۲ Valmiki

^۳ Sturluson

«سکایی» چیست؟

«اسکیتی یا سکایی» همچون معادل فارسی اش «سگه یا سکا»، اصطلاحی فُزار است که می‌تواند دلالت‌های متفاوتی برای مردمان متفاوت داشته باشد.^۱ در برخی وهله‌ها، این اصطلاح برای اشاره به گروهی خاص به کار رفته، گروهی متمایز از انبوهی بزرگتری که ایلیات‌های ایرانی پهن‌دشت‌ها بوده‌اند، در حالی که در سایر وهله‌ها این اصطلاح به‌عنوان نام عمومی همه‌ی آنان استفاده شده است. نویسندگان معاصر عموماً از یونانیان باستان پیروی می‌کنند و این اصطلاح را مربوط به آن کوچندگانی می‌دانند که ناحیه‌ی شمال دریای سیاه را از هفتصد تا سیصد پیش از میلاد تحت اختیار خود داشتند، اما گاهی از این اصطلاح به مفهومی عام‌تر نیز استفاده می‌شود.

لبدینسکی^۲، در کتابش سکاییان^۳، بین «Scythian» و «Scythic» فرق می‌گذارد - یعنی به دیده‌ی وی فرق باشد میان سکاییان «راستین» که «سکایی‌های پهن‌دشت‌های اروپا» بودند و «عموزادگانِ گوناگون‌شان... آن دیگر مردمان سکایی»^۴. هرچند، این تمایز دلبخواهی ست و سوگیری هنجارگذارِ نویسنده‌ی اروپایی، چه باستانی و چه مدرن، در مورد راستین‌بودن «سکایی‌های اروپایی» توجیه‌ناشدنی است. زیرا وقتی همه موافق‌اند که سکایی‌های «اروپایی» ریشه در آسیای میانه دارند، پس چرا باید سکاییان اروپا را «راستین» تر از آن «دیگر مردمان سکایی» - که اصلاً به زادگاه‌شان نزدیک‌تر هم هستند - به شمار آورد؟ آیا در واقع نباید برعکسش درست باشد؟

با در نظر گرفتن شیوع چنان سوگیری‌هایی، طعنه‌آمیز به نظر می‌رسد این واقعیت که بیشترین میزان از آثار «سکایی» که در سال ۲۰۱۷ برای نمایش در دیرین‌کده‌ی بریتانیا در لندن از دیرین‌کده‌ی ارمیتاژ سن‌پترزبورگ قرض گرفته شده بودند منحصر اقلامی از ناحیه‌ی آلتای در شرق سیریی بودند! (عنوان این نمایشگاه چنین بود: «سکاییان: جنگاوران سیریی باستان»)^۵. چون توافقی بر این است که محیط شکل‌دهنده به مردمان کوچنده‌ی آریایی در قلمروی آسیای میانه بوده است پس احتمالاً باید بیشتر بر ریشه‌شناسی اتکا کرد و کمتر به استفاده‌ی عادت‌شده‌ی نویسندگان غربی، و از همین رو باید کاربستِ عمومیت‌یافته‌ترِ اصطلاح «سکایی» را پذیرفت. در نتیجه، به جای آن معیاری که به‌وسیله‌اش همه‌ی گروه‌های مربوطه‌ی تحت سلطه‌ی آریاییان سنجیده شده‌اند، باید مردمانی که [از شرق] به غرب مهاجرت کردند و بیش از همه نزد یونانیان شناخته شده بودند را به‌عنوان دورزبان [مردمانی دور از زادبوم خود] در نظر بگیریم.

جمعیت‌های یکجانشینِ دنیای باستان به‌طورکلی کوچگران پهن‌دشت را می‌شناختند و از اینان به خاطر مهارت‌های بی‌نظیرشان در سوارکاری و کمانگیری هراس داشتند. هژدُت (کتاب چهارم تاریخ‌ها، ۴۶) اصطلاحی را برای آنان ساخت: *ἵπποτοζόται* [hippotozótai]؛ «سوارانی که با تیروکمان می‌جنگند.» نامعمول نیست اینکه دسته‌های کمان‌دارِ چابک‌سوار در اذهان دشمنان‌شان با هر دسته‌ی دیگری یکی گرفته شده باشند. ایلات سکایی که هردت بدان‌ها اشاره کرده گویا خودشان را «اسکُلُتای»^۶ می‌نامیده‌اند (کتاب چهارم تاریخ‌ها، ۶)، و این نامگذاری از بی‌نام سرکرده‌ی ایل بوده که می‌توان نامش را به‌صورت *اسکولتا^۷ (با پسوند جمع «toe»)، که هنوز هم در زبان آسیِ مدرن به کار می‌رود) بازسازی کرد. این نام به احتمال بسیار از صورتِ آغازی‌تری چون *اسکودا^۸ گرفته شده است، که خبر از این می‌دهد که لقبِ «تیرافکن/کمان‌دار» از همین خودنام‌دهی گرفته شده است. اگر همانطور که [اُسوالد

^۱ See the extensive discussion in Szemerényi, *Four Old Iranian Ethnic Names*.

^۲ Lebedynsky

^۳ *Les Scythes*

^۴ Iaroslav Lebedynsky, *Les Scythes: les Scythes d'Europe et la periode scythe dans les steppes d'Eurasie, VIIe-IIIe siecles av J.-C.*, Paris, 2010, pp. 5, 7, 13.

^۵ Skolotai

^۶ *Skula

^۷ *Skuda

یانوش] زمِرنی^۱ استدلال می‌کند قوم نام آسیای میانه‌ای «سُغدی» نیز از همین ریشه گرفته شده باشد، آنگاه به نظر می‌رسد که هر دو دسته آریاییان کوچنده‌ی غربی و شرقی خود را «کمان‌دار» می‌نامیده‌اند.^۲

وقتی منابع کلاسیک نام‌های ایلی خاصی به دست می‌دهند، این نامیدن‌ها معمولاً در بستر یک دوره یا یک موقعیت تاریخی ویژه صورت می‌پذیرد. این موضوع نیز خود می‌تواند به سردرگمی منجر شود، زیرا گروه‌بندی‌ها ضرورتاً در گذر زمان ثابت نبوده‌اند. دسته‌بندی‌ها می‌توانسته‌اند برحسب ائتلاف‌های متغیر افزایش یا کاهش یابند، و گروه‌های ایلی می‌توانستند برحسب بسترهای متغیر خود را طور دیگری بشناسند یا بنامند. و دیگر بار، چون اینان از خود هیچ منبع مکتوبی برخلاف آنچه دیگران ایشان را نامیده‌اند به جا نگذاشته‌اند، پس ما صرفاً مبهم‌ترین انگاره‌ها را در این باره در دست داریم که خود اینان چگونه خویش را به تفکیک از شیوه‌ی بازشناسی و نام‌دهی دیگران خطاب قرار می‌دادند. در برخی موارد، می‌توان نام‌هایی بومی را در پس سطح نسخه‌های بیگانه شناسایی کرد - برای نمونه، «رُخشالانی»^۳ نزد یونانی آشکارا معادل است با «رُخش‌آلانی»، «سپید-آریایی‌ها»، و به نظر می‌رسد که «سُودَرَس»^۴ نیز «آنانی» («tœ») هستند که سیاه (sau) در بر (dar) یا به تن دارند» - درحالی‌که شناسایی برخی از دیگر نام‌ها و گمانه‌زنی درباره‌ی صورت زیرنهیشت‌شان اگر نه ناممکن، دست‌کم دشوار است.

پس می‌توان گفت که زبان آسی [یا ایژنی] مدرن قطعاً از زبان آلان‌ها («آریان‌ها؛ آریاییان») به امروز رسیده، و اینکه منابع کلاسیک شکی بر جا نمی‌گذارند که آن گروهی که همین منابع از سده‌ی نخست میلادی به بعد با عنوان «آلانی» بدان ارجاع داده‌اند با آن گروه‌هایی یکی هستند که نام‌شان را درست در سده‌های سپسین «سرم» خوانده‌اند. اما چون همین منابع سکایی‌ها و سرم‌ها را دسته‌های جدا پنداشته‌اند، پس شاید بتوان به جای رویکرد محدودتر نویسندگان یونانی، ردونشان فرهنگ آسی را به سکایی‌ها رساند. به هر روی، شماری از کردارهای فرهنگی که می‌توان به سکاییان منسوب‌شان داشت کماکان در بین اُستی‌ها رواج دارند، و این یعنی نمی‌توان این کردارهای فرهنگی را تنها به سرم‌ها و آلان‌هایی نسبت داد که به‌طور مستقیم‌تری نیای زبان آسی [و سنت‌های آسی‌اند].

بنا بر یافته‌های تاریخی، نخستین اشاره به سکایی‌ها در سالنامه‌های شاه اکدی، اسرهدُن^۵، آمده است که یورش‌های سکاییان به شمال شرقی آشور را وصف می‌کند؛ یورش‌هایی که در میان ۶۸۰ تا ۶۷۷ پیش از میلاد رخ دادند.^۶ این رویداد با درنوردیدن پهنه‌ی قفقاز از شمال، و به احتمال زیاد از مسیر کرانه‌ی غربی کاسپین، میسر گشت. شماری از محل‌های تدفین و اشیای تدفینی که قدمت‌شان به این بازه‌ی تاریخی برمی‌گردد و همه به فرهنگ سکایی تعلق دارند از ناحیه‌ی استاوُرُپُل^۷ امروزی در غرب تا شهر دربند در داغستان پراکنده‌اند و پیدا شده‌اند، و همین نکته می‌تواند گواهی بر حضور آریاییان آغازی در شمال قفقاز باشد. این شواهد بازمانده از آتش‌سوزی‌ها و دیگر ویرانی‌ها گواهی هستند به حملات پیاپی کوچندگان متعرض به جمعیت‌های یکجانشین شمال قفقاز. از چال‌های تدفینی منطقه‌ی استاوُرُپُل که قدمت‌شان به سده‌های شش تا چهار پیش از میلاد برمی‌گردد اجساد کشف شدند که سرپیکان‌های سکایی در آن‌ها خلیده بودند.^۸ هرچند، طی سده‌های سپسین مستندات باستان‌شناختی نشانگر درآمیختگی فزاینده‌ی فرهنگ مادی

^۱ Szemerényi

^۲ Szemerényi, *Four Old Iranian Ethnic Names*, p. 39.

^۳ Rhoxalani

^۴ Saudarates

^۵ Esarhaddon

^۶ Askold Ivantchik, "Scythians," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2018.

^۷ Stavropol

^۸ N.N. Velikaia, Yu. Yu. Karpov and A. Yu. Skakov (eds), *Istoriia Osetii: s drevneishikh vremen do kontsa XVIII v.*, Vladikavkaz, 2012, pp. 92-5.

کوچندگان با فرهنگ مادی مردمانِ کوبان^۱ و دیگر مردمان یکجانشین اند، و این از تبادل و احتمالاً میزانی از یکی شدن یا یکسان سازی اجتماعی خبر می دهد.

هردت، نویسنده‌ی سده‌ی پنج پیش از میلاد گوید که سکاییان طی سده‌ی هشتم پیش از میلاد از نواحی خاوری به پهن دشت‌های پونتیک مهاجرت کردند، و به باشندگان آن جا یعنی کیمیری‌ها تاختند.^۲ کیمیری‌ها خود یکی از گروه‌های ایلّی ترکیبی دنیای بزرگتر آریایی به شمار می آمدند، و از همین رو پیوند نزدیکی با سکایی‌ها داشتند. یونانیان که جمعیت‌هایی از ایشان در امتداد کرانه‌های دریای سیاه مستقر شده بودند، نخست طی سده‌ی هفت پیش از میلاد با کیمیری‌ها مواجه شدند و تازه چند دهه بعد بود که با سکایی‌ها رویارو گشتند. گرچه ظاهراً زبان و فرهنگ مسلط کیمیری‌ها، همچون جانشین‌های سکایی‌شان، آریایی بوده، لیک ماهیت سیال و گاهی بی‌شکل جوامع کوچنده‌ی ایلّیاتی جایی برای این امکان باقی می‌گذارد که این گروه‌ها شاید در بردارنده‌ی مردمانی با دیگر پس‌زمینه‌های قومی نیز بوده‌اند، خواه مردمان تراسی^۳، خواه قفقازی، خواه دیگرها. نژاد غولانی که در حماسه‌ی نرت‌نامه با عنوان گوی‌میری‌ته [*Guymiryta*] شناخته می‌شوند، فیگور پهلوان و پیش‌الگوی گرجی‌گمیری [*Gmiri*]، و حتا نام‌جای کریمه [*Crimea*]. همگی احتمالاً یادگاران بازمانده از کیمیری‌ها هستند.

سنگ‌های گوناگون اشیانی که نخست بار طی کاوش‌های باستان‌شناختی ثبت و ضبط شده و به سکاییان نسبت داده شده‌اند، به سه دسته‌ی کلی بخش‌بندی می‌شوند. دسته‌بندی اصطلاحاً سه‌تایی اقلام مکشوفه‌ی سکایی شامل این‌هاست: (۱) سنت بسیار پیشرفته‌ی هنری که هم نقوش یا فیگورهای واقعی و هم نقوش یا فیگورهای تخیلی را به نمایش می‌گذارد، (۲) پیشرفت‌هایی در زمینه‌ی رزم‌افزار همچون سربیکان‌های مفرغین و شمشیرهای کوتاهی که یونانیان به نام آکی‌نکس [*akinakes*] می‌شناختند، و (۳) توسعه‌ی زین و یراق اسب. بیشتر باستان‌شناسان بر این باورند که این نوآوری‌ها کمابیش در آغاز هزاره‌ی یکم پیش از میلاد از میان کوچندگان آریایی آسیای میانه سرچشمه گرفتند و این کیمیری‌ها و سکایی‌ها بودند که چنین نوآوری‌هایی را به سرزمین‌های غربی بردند.^۴

سکایی‌ها از کمان‌های مرکب محکم چوبین استفاده می‌کردند و برای محکم کاری با استخوان به هم چسبانده و با موی اسب نیز بسته می‌شدند. این کمان‌ها بین ۶۰ تا ۸۰ سانتی‌متر درازا داشتند و می‌توانستند با دقت بالا از فاصله‌ی ۲۰۰ تا ۳۰۰ متری هدف را نشانه بگیرند. (شخصیت ادیسه‌ی هومر کمان‌اش را از «یک پرورش‌دهنده‌ی اسبِ اهل سرزمین‌های شمالی گرفته است»، که یعنی از یک سکایی). سکاییان خارهایی به سربیکان‌های‌شان وصل می‌کردند و سم مار که در خون انسان تخمیر شده بود را نیز بر آن رزم‌افزار می‌افزودند. سواره‌نظام سکایی را به خاطر پرتاب رگباری از تیرها می‌شناختند، تیرهایی چنان زیاد و ضخیم که روز روشن را تیره و روشنایی خورشید را سد می‌کردند، و هر کمان‌کش سکایی می‌توانست به‌طور میانگین در هر دقیقه ده تا دوازده تیر بیفکند. دیگر رزم‌افزارهای مورد استفاده‌ی سکاییان در میدان نبرد شامل اینهاست: انواع نیزه‌ها و زوبین‌ها، شمشیرها، تبرزین‌ها، و تازیانه‌ها. برخی جنگاوران سکایی زرهی از قطعات مفرغین یا آهنین بر روی لایه‌ای چرمین به تن می‌کردند. کلاهخودهای بسیار کمی از سکاییان یافت شده است.

یک سکایی بنا به روش و آیین رزم‌اش، مشخصاً پس از کشتن نخستین دشمن‌اش خون وی را می‌نوشید.^۵ پس از یک پیکار پیروزمانده، سکاییان معمولاً سرهای دشمنان درهم شکسته را می‌زدند و آن‌ها را نزد سرکرده یا بزرگ خویش می‌بردند. شمار سرهایی که جنگجو به نزد سرکرده برده بود سهم او از دستبرد و غنائم را معین می‌کرد. سکاییان همچنین از مجموعه‌ی دشمنان‌شان پیاله‌هایی برای نوشیدن می‌ساختند، سنتی که تا دوران اوایل مدرن در میان تُرکان بر جای ماند. سکاییان همچنین پوست سر دشمنان جان‌سپرده‌شان را به منزله‌ی نوعی دستمال یا حوله می‌بردند. بنا به گزارش هردت و نیز بنا به توصیف‌های افسانه‌های نرت‌نامه‌ی آسی، در برخی موارد سکایی‌ها آن پوست‌های کنده‌شده را به هم می‌دوختند و از آن‌ها پوستینی می‌ساختند. تتوکردن یا خالکوبی نقوش حیوانی پیچیده نیز آشکارا در میان سکایی‌ها به گستردگی رواج داشت، به این معنا که در برخی موارد این پوست‌ها سراسر تزئین شده بودند. چون بنا

^۱ Koban

^۲ Herodotus, *The Histories*, New York, 2013, v. 4, p. 11.

^۳ Thracian

^۴ Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 25.

^۵ Herodotus, *Histories*, IV, 64.

بود که کندن پوست موجب شرمساری قربانی شود، کسانی که آنقدر بخت‌یار بودند که قوم و قبیله‌ی ایشان پیکرشان را بازپس می‌گرفتند و دفن می‌کردند معمولاً یک پوست کنده‌شده (مال خودشان یا مال کسی دیگر) به همراه داشتند که در صورت امکان پیش از رفتن به جهان دیگر به تن‌شان دوخته می‌شد.^۱

سکاییان همچنین با بریدن اندام دشمنان از پای درآمده‌شان، آنان را خوار می‌داشتند. به‌طور خاص، نداشتن بازوی راست خفت‌بارترین خُسران انگاشته می‌شد، و متوفی را از تدفین درخور محروم می‌کرد.^۲ هدف از چنین کاری این بود که مانع از بازگشت انتقام‌جویانه‌ی متوفی از دیار مردگان در هیأت کاملش شود. این رسم را در افسانه‌ی نرت‌نامه‌ی اُستی نیز می‌یابیم، آنجا که باترادرِ پهلوان بازوی راست دشمن کشته‌شده‌اش یعنی فرمانروا ساینِگ^۳ را می‌برد، و آن‌را به مادر سالارِ نرت‌مردم، شاتانا، می‌دهد. شاتانا بزرگوارانه پیشنهاد می‌کند که بازو را به خانواده‌ی ساینِگ برگرداند تا وی را با احترامی که در خور اوست به خاک سپارند، و باترادرِ گُرد، از سرِ احترامی سلحشورانه به دشمن شکست‌خورده‌اش، این پیشنهاد را پذیرا می‌شود.

سکاییان جنگیدن را بیش از هر چیز دیگری ارج می‌نهادند و دیگر کاروبارها را به خواری می‌نگریستند.^۴ دستاوردهای جنگجو در جشن سالیانه‌ای بازشناخته می‌شد و در آن بزم‌ها می‌را از یونان وارد می‌کردند و در جام‌های بزرگ می‌نوشیدند. در نرت‌نامه‌ی آسی چنان جام‌ها یا ظروفی را اوتسَمَنگه^۵ می‌نامند، و ویژگی‌اش اینکه به‌طرزی جادویی تا لب‌های جنگاوری بزرگ فراز رَوَد لیک از هر آن‌که لاف‌های گراف زَند گریزان باشد. هُزُدت در گزارش‌هایش از جشن سکایی چنین آورده که هر سکایی که در سال گذشته هیچ دشمنی را نکشته باشد باید شرمسارانه به کنجی نشیند و اجازه‌ی باده‌نوشی ندارد.^۶ لیتلتن و مَلکور در کتاب مهیج‌شان، از سکائیه تا کَمَلت، اشاره کرده‌اند که خاستگاه جام مقدس افسانه‌ی آرتور شاه با خاستگاه جام شگفت‌انگیز اوتسَمَنگه در نرت‌نامه یکی است و هر دو از سنت سکایی سرچشمه گرفته‌اند.^۷

زیست سکایی، افزون بر سوارکاری، بیش از هر چیز، شامل چراندن چارپایان می‌شد. مهمترین چارپایان سکایی‌ها اسب‌ها بودند - و سکاییان اسبانِ سرخ‌فام را ترجیح می‌دادند - و افزون بر اسبان، گاوهای بدون شاخ و نسبتاً کوچک اهمیت داشتند. سکاییان از شمار کمتری گوسفند و بز و سگ نیز نگهداری می‌کردند، و خوراک روزانه‌شان را با شکار کردن تأمین می‌کردند. هرچند شاید منظره‌ی پهن‌دشت برای بسیاری کسل‌کننده و یکنواخت به نظر برسد، لیک به دیده‌ی یک دام‌پرور هیچ چیز نمی‌تواند جذاب‌تر از وسعت بی‌پایان چراگاه یا علفزار باشد. هرچند چنین سرزمینی شدیداً دستخوش تغییرات جوی فصلی می‌شود. برای سکاییان تهیه‌ی خوراک دام‌ها در بهار و پائیز آسان بود، لیک تابستان با خود گرما و قحطی می‌آورد، در حالیکه زمستان‌های پهن‌دشت بسیار سرد و توأم با بادهای توفنده بود. تغییرات ادواری در وضعیت جوی می‌توانست برخی نواحی پهن‌دشت را غیرقابل سکونت کند و این خود توضیحی است در چرایی برخی مهاجرت‌های گسترده‌ی مردمان پهن‌دشت‌ها در دوران‌های تاریخی گوناگون.

بودوباش دامداران سکایی بیش از هر چیز بسته به فراورده‌های حیوانی‌شان بود. خوراک روزانه‌شان بیش از هر چیز شامل گوشت و لبنیات می‌شد، از جمله خوراکی که یونانیان آن‌را هِپک^۸ می‌نامیدند، که پنیر یا ماست، کره، و شیر تخمیرشده‌ی مادبان بود که امروزه با نام قومیز می‌شناسیم. آن‌ها گوشت را در پاتیل‌های بزرگ مفرغین آب‌پز می‌کردند، درست مانند آنچه اُستی‌های امروزی در جشن‌های سنتی‌شان می‌کنند. پوشاک سکایی بیشتر از چرم بود؛ پوشیدن شلوار - که لازمه‌ی سوارکاری بود - و کلاه بر سر نهادن، ایشان را از دیگر مردمان عهد باستان متمایز می‌کرد. سکاییان در گاری‌ها یا ارابه‌های چهارپا شش چرخه زندگی می‌کردند، که در غیاب جاده‌های مناسب، سازوبرگ مسافرتی راحتی نبوده‌اند. این وسایل را گاوها می‌کشیدند و سراسر تزئین می‌شدند،

^۱ Rolle, *The World of the Scythians*, p. 85.

^۲ Herodotus, *Histories*, IV.

^۳ Sainag

^۴ Herodotus, *Histories*, IV, 167.

^۵ Uatsamongæ

^۶ Herodotus, *Histories*, IV, 66.

^۷ Scott Littleton and Linda Malcor, *From Scythia to Camelot: A Radical Reassessment of the Legends of King Arthur, the Knights of the Round Table, and the Holy Grail*, 2nd ed., London, 2000.

^۸ hippake

هرچند این دلجان‌های سکایی کمابیش چون خودروهای کاروانی امروزی، دست‌بالا تا سه اتاقک جدا داشتند. به گفته‌ی هیپوکراتس کاذب^۱ این گاری‌ها در برابر «برف، باران و باد نفوذناپذیر بودند.»^۲ زنان و کودکان در این گاری‌های مجهز سفر می‌کردند، لیک مردان سوار بر باره‌های‌شان. جزئیات جالب در پیوند با اسب‌پروری سکایی‌ها از این قرار است که برخلاف سَرَم‌ها و آلان‌هایی که بر اسب‌های خود نشان یا تمغا^۳ را داغ می‌زدند، سکایی‌ها با ایجاد بریدگی‌ها یا شکاف‌هایی بر گوش حیوان تملک خود را نشانه‌گذاری می‌کردند. مردمان پیشامدرن اُستی نیز اسب‌های خود را داغ می‌کردند، با این حال اینان یک آیین تدفینی به نام بَخْفَل دیسین^۴ را حفظ کردند، که طی آن، گوش‌های اسبِ فرد متوفی به شیوه‌ی سکایی شکافته یا بریده می‌شد.^۵

سکایی‌ها برای سرگرمی به رقابت‌های کمان‌کشی و تیراندازی و سایر ورزش‌های مربوط به مبارزه، از جمله به شکار می‌پرداختند. این فعالیت چنان برای‌شان گیرا و پُرکشش بود که حتی می‌توانست باعث پرت‌شدنِ حواس جنگاور از نبرد شود. بنا به هژدُت، یکی از نیروهای جنگاور سکایی در گرماگرِم رویارویی با ارتش داریوش یکم هخامنشی ناگاه خرگوشی دید که از ناکجا به مقابله جست زده بود، و همین باعث شد که صفوف سواره‌نظام سکایی به هم ریخت و اینان به دنبال خرگوش روان شدند؛ گفته‌اند که داریوش با دیدن این صحنه ملول و نومید میدان کارزار وانهاد و برفت.^۶ همچنین سکایی‌ها ظاهراً نوعی بازی تخته‌ای داشتند که بر قالی یا فرشینه‌ی چهارگوشِ گره‌دار بازی می‌شد و شامل ردیف‌ها یا رَج‌هایی از نقوش جانوری بود، هرچند هنوز نمی‌دانیم که این بازی دقیقاً چگونه بود.^۷ مدل‌هایی از گاری‌های بسیار کوچک را در بسیاری از سایت‌های باستان‌شناختی مربوط به سکایی‌ها یافته‌اند، حاکی از آنکه این گاری‌های مینیاتوری اسباب‌بازی محبوبِ کودکان سکایی بوده است.

پژوهشگران می‌انگارند که فرم‌های درهم‌تنیده‌ی موسیقی، شعر و رقص نقش مهمی در جامعه‌ی سکایی بازی می‌کرده‌اند، و این مردمان، در غیاب هرگونه کتاب یا نهاد آموزشی، با اجرای مناسک‌ها و جشن‌ها هویت فرهنگی و سنت‌های‌شان را به نسل بعد منتقل می‌کردند. افسانه‌ی پهلوانی نرت‌نامه احتمالاً بازتاب‌هایی از این مناسک را داراست، و شرح‌های افسانه‌ای‌اش از خاستگاه پدیده‌های شگفتی چون چنگ آسی (فاندیر^۸) و رقص سیمد^۹ جملگی می‌توانند از خاطره‌هایی نگاه‌داری کنند که دیرینگی‌شان به درازنای تاریخ است و تا روزگار سکاییان می‌رسند. از روی تصویرسازی‌های هنر سکایی می‌دانیم که خنیاگران یا گوسان‌های دوره‌گرد با چنگ‌های‌شان در آن روزگار وجود داشته‌اند، گرچه نمی‌توان دانست نوای واقعی ساز آنان و محتوای اجراهای‌شان تا چه حد بر جای مانده و چقدر به کدگ-گنگ^{۱۰} اُستیایی امروزی رسیده است.

مردمان سینتاشتا/آرکانیم برخی صور کشاورزی را به کار می‌بستند اما اخلاف ایشان شاید در اثر تنگی ناشی از تغییرات جوی، طی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، به‌عنوان یک استراتژی برای سکتی‌گزیدن در پهن‌دشت‌های پُر علف به دام‌پروری صرف روی آوردند. مردمان ماساژت - که شاید تیره‌ای باشند که بتوان آلان‌ها را مستقیم‌ترین خَلَفِ آنان انگاشت - احتمالاً از رود آمو [جیحون] - که در قلمروی ایشان جریان داشت - ماهی صید می‌کردند و می‌خوردند. سپس‌تر، برخی تیره‌های آریایی، پس از تماس با مردمان یکجانشین، از جمله با مردمان آسیای میانه (سغدی‌ها)، یا در اثر مواجهه با تیره‌های سرحدات

^۱ Pseudo-Hippocrate

^۲ Hippocrates, *On Airs, Waters and Places*, XXVIII, quoted in Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 139.

^۳ tamgha

^۴ bæxfældisyn

^۵ Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 135.

^۶ Herodotus, *Histories*, IV.

^۷ Rolle, *The World of the Scythians*, pp. 95–8.

^۸ fændyr

^۹ simd

^{۱۰} kædæg-gæncæg

مناطق جنگلی اروپای شرقی (سکاییان غربی) کاروبار کشاورزی را نیز در اقتصادشان گنجانده‌اند. تنها واژه‌ی آریایی برای غلات که هنوز در زبان آسی [آستییایی] حفظ شده، یعنی واژه‌ی جو^۱، اشاره به ارزن دارد (بسنجید با واژه‌ی ایرانی «جو»)، که به بخشی از خوراک روزانه‌ی سَرم‌ها شکل داد.^۲

در سرتاسر سده‌های شش تا سوم پیش از میلاد بازرگانان یونانی در مهاجرنشین‌های نواحی پونتیک به‌طور مستمر با سکاییان کوچ‌رو دادوستد می‌کردند، و این باعث آشنایی‌شان با فرهنگ سکایی شد. یونانیان به‌ویژه آثار زرین سکایی را می‌ستودند، خاصه جواهرات سکایی که مضمون‌های جانوری داشتند و به خاطر همین آثار نیز سکایی‌ها در میان مورخان هنری تا همین امروز پرآوازه‌اند. سکایی‌ها بازاری برای فراورده‌های حیوانی و حیوانات خانگی‌شان ایجاد کرده بودند، از جمله برای چرم، عسل، موم، و گندم کشت‌شده توسط کشاورزان پهن‌دشت‌ها – که هردت آن‌ها را «سکایی‌های کارگر» می‌خواند، و شاید اسلاوهای آغازین باشند – همان‌ها که تنها برای صادرات و نه برای مصرف خودشان اقدام به کشت غلات کردند.^۳ سرانجام، یونانیان به خریدن برده [از بین سکاها] روی آوردند، و بیشتر این بردگان از سوی آنان به‌عنوان سرباز به کار گرفته شدند.

سکاییان، به نوبه‌ی خود، مصرف‌کننده‌ی شراب یونانی بودند، شرابی که ایشان سَنَه^۴ می‌نامیدند (واژه‌ی آسی مدرن برای شراب: «سن»^۵). سکایی‌ها همچنین از یونانی‌ها ظروف سفالی و سرامیکی یا ظروف فلزی می‌خریدند، و نیز دیگر فراورده‌ها چون آینه و پلاک [لوح]. سکایی‌ها با مردمان غیرآریایی نیز دادوستد داشتند، از آن جمله اند آرگیپی‌های^۶ «تاس» (مردمانی با سرهای تراشیده؟) در منابع یونانی، که سکایی‌ها از طریق سفری طولانی با آن‌ها مواجه شدند، سفری که طی آن به‌ناگزیر از «هفت مفسر [یا مترجم] مختلف» بهره بردند.^۷

دین سکایی‌ها: باورها و رسم‌ها

انجمن ایزدان سکاییان باستان، مانند انجمن ایزدان پرآوازه‌ترین دین ایرانی، زرتشتی‌باوری، شامل هفت ایزد یا هفت فیگور یزدانی و سپنتا است که هر کدام‌شان به یک‌جور پدیده‌ی طبیعی ربط دارند. هردت (کتاب چهارم تاریخ‌ها، ۵۹) سیاهه‌ای از این ایزدان را به دست داده، و پنج ایزد نخست را با تلفظ یونانی‌نام‌هایی که در اصل سکایی‌اند ثبت کرده است، و البته در غیراین‌صورت هم این ایزدان به کلی برای‌مان ناشناخته می‌مانند:

یک. تبیتی^۸: ایزدانوی آتشدان و اجاق یا کانون خانواده، که هردت آن‌را معادل ایزدانوی یونانی، هستیا^۹ گرفته است. نام این ایزد ظاهراً با واژه‌ی هندوایرانی *تاپتی^{۱۰} به معنی «اجاق خانگی [تابش و گرمایش؛ کانون خانواده و خانه]» پیوند دارد و هم‌ریشه با اپیدوس^{۱۱} در زبان لاتین، و تپید^{۱۲} در زبان انگلیسی است.

^۱ *jæw*

^۲ Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 151.

^۳ Herodotus, *Histories*, IV.

^۴ *sana*

^۵ *sæn*

^۶ Argippaeans

^۷ Herodotus, *Histories*, IV, 24.

^۸ Tabiti

^۹ Hestia

^{۱۰} **tāpati*

^{۱۱} *epidus*

^{۱۲} *tepid*

اجاق خانه نقطه‌ی آیین‌های دینی است که امروزه در خانواده‌های آسی اجرا می‌شوند و مسئولیت‌اش بر عهده‌ی ایزدی است به نام سافا^۱، در حالی که این ایزدبانو خود در مسیحیت در فیگور مریم باکره ادغام شد، که در آسی به او مَدی مَیرَم^۲ گویند.

دو. پَپی^۳. هردت این ایزد را با ژئوس یکی می‌گیرد، و احتمالاً هردو بازتابِ «پدر آسمانی یا آسمانِ پدری» در هندواروپایی باستان هستند.

سه. آپی^۴. همسرِ پَپی. هردت او را معادلِ ایزدبانوی یونانی زمین، گَیَه[گایا]^۵ می‌داند. لیک این همسان‌انگاری احتمالاً سوءفهمی درباره‌ی نقش و خویشکاری اوست، زیرا آپ^۶ در زبان ایرانی یعنی «آب»، و می‌دانیم که ایزدبانوی آب‌ها (برای نمونه، آناهیتا در دین زرتشتی) جایگاه مهمی در دین‌های مردمان ایرانی داشته است. برخی زبان‌شناسان کوشیده‌اند این ناهمخوانی را با اشاره به این موضوع رفع کنند که آپی می‌تواند ایزدبانوی زمین‌های مرطوب یا سرزمین‌های مردابی و تالابی باشد، که ویژگی مشترکِ پهن‌دشت‌های پونتیک است.

چهار. ایشسیژس یا گیشسیژس^۷. هردت این ایزد را با آپولو^۸ معادل می‌انگارد. هردت در جایی می‌گوید که سکایی‌ها (چون سایر مردمان ایرانی) خورشید را می‌ستودند، که می‌تواند توضیح دهد چرا او این ایزد را با آپولو یکی انگاشته است. پار دوم نام این ایزد ممکن است از سورَه^۹، به معنی «نیرومند» گرفته شده باشد، صفتی که در آیین زرتشتی هم برای میثره [میترا]^{۱۰} - که برخوردار از پیوندهای خورشیدی نیز هست - و هم برای ایزدبانوی آب‌ها، آناهیتا، به کار می‌رود.

پنج. آرتیم‌پَسَه (یا آرگیم‌پَسَه)^{۱۱}: در یونانی گاه تمیزدادنِ «Γ» و «Τ» دشوار است: هردت این ایزد را با آفردیت اورانیه^{۱۲} هم‌ارز می‌شمرد، و از این‌رو شاید ایزدبانوی باروری باشد. اگر تلفظ نخست را درست فرض کنیم، آنگاه این نام می‌تواند به این معنا باشد: «او [زن] که نگاه‌بانِ آتش است»: آتش (*آرت^{۱۳}، و آرت^{۱۴} در آسی).

و دو ایزد واپسین، که هردت تنها معادل‌های یونانی‌شان را بدون ذکر نام‌های سکایی‌شان آورده عبارتند از:

- هراکلس^{۱۵}: هردت خویشکاری این ایزد را مشخصاً روشن نمی‌کند. این ایزد نزد یونانیان نماد نرینگی بود، لیک ایزد سکایی ممکن است با ایزد هندوایرانی باد، وِیو یا وایو^{۱۶} پیوند داشته باشد، همو که چون هراکلس با «زورمندیِ خشن یا سبانه» تداعی می‌شود. در دوران فرمان‌فرمایی اشکانیان، که یکی دیگر

^۱ Safa

^۲ Mady Mairam

^۳ Papai

^۴ Api

^۵ Gaia

^۶ Āp

^۷ (G)Oitosyros

^۸ Apollo

^۹ sura

^{۱۰} mithra

^{۱۱} Artimpasa or Argimpasa

^{۱۲} Aphrodite Ourania

^{۱۳} *ārt

^{۱۴} art

^{۱۵} Herakles

^{۱۶} Vayu

از تیره‌های ایرانی با خاستگاه کوچندگی در پهن‌دشت‌ها بودند و از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی بر غرب آسیا فرمان راندند، کیشِ هراکلس در ایران‌زمین پراکنده گشت.

- آرس^۱: ایزد جنگ. فرض بر این است که نزد سکایی‌ها، که اقتصادشان بس بسیار به سوارکاری وابسته بود، طبیعتاً کیشِ مربوط به ایزد رزم‌آور وجهی کانونی داشت. هردت این را تأیید می‌کند و می‌گوید که «آرس» تنها ایزد سکایی‌ها بود که ایشان برایش «قربانگاه‌هایی» ساختند. این قربانگاه‌ها مشتمل بودند بر کُپه‌های چوب که بر آن‌ها سکویی ساخته می‌شد، آن هم با یک «شمشیرِ آکی‌نَکس» آهنینِ قدیمی که در مرکز سکو قرار داده می‌شد، و به این ترتیب ایزد جنگ را نمادپردازی می‌کرد. سکایی‌ها سالی یک‌بار مراسم پیشکشِ دام و اسب برگزار می‌کنند، آن هم «در تعداد و شماری بسیار بیشتر از پیشکش‌دهی به سایر ایزدان». افزون بر این، سکایی‌ها در آن مراسم از هر صد اسیر جنگی یکی را قربانی می‌کردند، «این قربانی‌گری اما مراسمی متفاوت از روال قربانی‌کردن حیوانات داشت»: آن‌ها کار را با ریختن شراب بر سر قربانیان آغاز می‌کردند، سپس گلوی قربانی را بر تشتی که روی سکو آورده بودند می‌بریدند، و خونس را به منزله‌ی پیشکش بر شمشیر روان می‌کردند. سرانجام، از سکو پایین می‌رفتند و دست راست و سر قربانیان را می‌زدند و به هوا پرت می‌کردند تا هر جا که بادباد فروافتد.^۲

در واقع هردت ضمن توصیف این آیین دارد به کیشِ شمشیر نزد سکایی‌ها اشاره می‌کند که شواهد زیادی درباره‌اش وجود دارد، و طی آن شمشیر در کپه‌ای از سنگ‌ها (یا بنا به گزارش هردت در توده‌ای از پته‌ها و علف‌ها و خاشاک) فرومی‌شد و سپس خون دشمنان قربانی‌شده بدان پیشکش می‌شد. لیتلتن و ملکور اشاره کرده‌اند که احتمالاً همین ساختار در افسانه‌ی آرتوری مربوط به شمشیرِ خلیده‌درسنگ بازتاب یافته است، و به باورشان این ساختار احتمالاً به‌وسیله‌ی لشکریان جنگاورِ سمرتی که در سده‌ی دوم میلادی از سوی رومیان به بریتانیا گسیل شدند^۳ بر افسانه‌ی آرتوری تأثیر گذاشت.^۴ همچنین شواهدی درباره‌ی این کیشِ شمشیر در میانِ آلان‌ها تا سده‌ی چهارم میلادی وجود دارد.

اوئستیرژی^۵ [در منابع مختلف به‌صورتِ اوستیرجی یا وِشتیرجی] که برجسته‌ترین ایزد نزد مردمان امروزِ اُستی است، در صورتِ مدرن‌اش شاید پاره‌ای از همین ایزد جنگ باشد، که نامِ سکایی‌اش برای‌مان ناشناخته است (شاید چون این ایزد نزد یونانیان یک ممنوعه یا تابو به شمار می‌رفته است). به نظر می‌رسد که اوئستیرژی، این فیگورِ منحصراً نرینه که پشتیبانِ سربازان و دیگر مسافران بوده و نیز نگهبانِ قراردادهای بسته‌شده یا پیمان‌های بیان‌شده، نظیرِ اُستیاییِ ایزد میثرا^۶ در دین زرتشتی باشد، چه خودِ نامِ میثرا در اصل به «پیمان‌بستن» یا «سوگند» مربوط می‌شود، و احتمالاً این ایزد اصلاً ایزد بنیادیِ آریایی‌های پیشازرتشتی بوده باشد.^۶ بنا به لوسینِ سَمُستایی^۷ (سده‌ی دوم میلادی)، سکایی‌ها «به باد و به شمشیر» سوگند یاد می‌کردند^۸ - به دیگرگپ، دقیقاً به همان دو ایزد نام‌برده‌نشده‌ی فهرستِ پیش‌گفته‌ی هردت.

^۱ Ares

^۲ Herodotus, *Histories*, IV, 62.

^۳ فلتنز در جای دیگری با ارجاع به همین به ملکور و لیتلتن آورده که یک هنگ از چابک‌سواران سمرت، با حدود «۵۵۰۰ تن نیرو در امتداد دیوار هادریان» در بریتانیا جنگیدند و «از مرزهای شمالی پدافند کردند». برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به «از سَرْم‌ها تا آلان‌ها: عنصری ایرانی در تاریخ اروپا»، منتشرشده در بخش «زمین‌تاریخ» و وبسایت «فلدرا» - م.ف.

^۴ Littleton and Malcor, *From Scythia to Camelot*.

^۵ Uastyrdzhi

^۶ Richard Foltz, *Religions of Iran: From Prehistory to the Present*, London, 2013, p. 20.

^۷ Lucian of Samosata

^۸ The Works of *Lucian of Samosata*. Translated by Fowler, H W and F G (trs.), Oxford: 1905.

در مورد این ایزدان هفت‌گانی، جالب است که شهری واقع بر کرانه‌ی دریای سیاه که یونانیان به‌عنوانِ تئودُسیه^۱ می‌شناختند، نزد سکایی‌ها به آردودا^۲ معروف بود، که یعنی «هفت سوگند یا هفت ایزد». بازتابِ مدرنی از همین انگاره در نام نیایشگاهِ مهمی در ناحیه‌ی دیگور در اُستیای غربی دیده می‌شود: «آود زَنُوری^۳»، که یعنی «هفت ایزدان». ^۴ سابقاً در زبان اُستی [آسی]، روزهای هفته بنا بر اسامی هفت ایزد نام‌گذاری شده بودند، و در گویشِ دیگوری، روز دوشنبه را هنوز هم آودی‌سر^۵ می‌خوانند که یعنی «هفت سر [هفت ایزد]»، عنوانی که به اوناتسیلا^۶ (ایزدِ توفانِ تدری) ارجاع می‌یابد که کهن‌ترین ایزد در بین ایزدانِ پیش‌گفته به شمار می‌رود.

مطالعه‌ی تطبیقی یا ترسیمِ تناظرهای آشکار میان ایزدانِ پانتئون سکایی و ایزدانِ پانتئون اُستی تاکنون میسر نشده، و شاید این دو دسته ایزدان از همه لحاظ کاملاً هم‌ارز نباشند. به احتمالِ بیشتر، ایزدان اُستی که امروزه ستوده می‌شوند در پیوند با واقعیت‌های اجتماعی-فرهنگی خود این مردمانِ اُستی (یا نیاکانِ آلانیِ ایشان) تکوین یافته‌اند، در حالی که ساختار کلیِ مجمع هفت نفره‌ی ایزدان در هردو دسته مشهود است که خود در آیینِ زرتشتی نیز وجود داشت. هردت می‌گوید که تیره یا دودمانی که با عنوان «سکاشاهان [سکایی‌های شاهی]» می‌شناسیم ایزدی به نام تاگی‌ماسیدس^۷ را نیز می‌پرستیدند، و هردت این ایزد را با پُزیدئن^۸ [نزد یونانیان] هم‌رتبه می‌انگارد و بازتابِ امروزی‌اش را در ایزد اُستی آب‌ها، دُن‌بتیر، می‌توان یافت، اما این پانتئون هشت‌ایزدی سکاشاهان هم در بین سکایی‌ها و هم در میان مردمانِ ایرانی به‌طور کلی یک استثناء است.

کنشِ آیینیِ اصلی سکایی‌ها به صورتِ یک بزمِ مشترک بود که با قربانی‌گری مبتنی بر ریختنِ خون آغاز می‌شد و در آن از قربانیان انسانی یا حیوانی استفاده می‌کردند.^۹ چنین گردهم‌آیی‌هایی، همانطور که امروزه در مراسم کوی‌ود^{۱۰} شاهدیم، نوش‌خواری‌های افراطی را دربردارد، چه از یک جامِ باده‌نوشیِ همگانی و چه از شاخ‌های باده‌نوشیِ فردی. سکایی‌ها شراب را از دادوستد با یونانی‌ها به دست می‌آوردند، اما سکایی‌ها برخلاف یونانی‌ها، شراب را به‌صورتِ رقیق‌نشده و خالص می‌نوشیدند. جنگاوران با نوشیدنِ شرابِ آمیخته به خون‌شان از یک شاخ و به‌طور هم‌زمان، نوعی پیوندِ برادری میان خود برقرار می‌کردند، مناسکی که در برخی نقوشِ آثار هنری سکایی نیز پیداست. به همین سباق، سوگندهای میان افراد یا گروه‌ها نیز در آمیختنِ خونِ مشارکت‌کنندگان با شراب در یک ظرفِ بزرگ را شامل می‌شد؛ آن‌ها ابتدا رزم‌افزارشان را در این ظرف فرومی‌بردند، و گزاره‌های مرسوم‌شان را بیان می‌کردند و به‌نوبت از آن می‌نوشیدند.

نخستین نقشِ دوستیِ مبتنی بر سوگند در فرهنگِ سکایی، در مناسکِ کوی‌ود مدرنِ مردم اُستی بازتاب یافته است، که مجموعه‌ی بی‌پایانی از به‌سلامتی‌نوشیدن‌ها یا به‌افتخارنوشیدن‌ها را شامل می‌شد: نخست به سلامتیِ ایزدان، سپس به سلامتیِ میزبان، به افتخارِ نیاکان، به شادیِ خویشاوندانِ زنده، فرزندان، و دیگرها. حسی نیرومند - گاه به‌سخن‌درآمدنی و گاه نه - از برقراری پیوندی مبتنی بر تعهد در بین مشارکت‌کنندگان در این مراسم وجود دارد؛ واژه‌ی اُستی برای «دوست»، آردُخرد^{۱۱} به‌معنای دقیق کلمه یعنی «او که سوگند خورده». ظرفِ باده‌نوشیِ مطلوبِ شاخی به سبک سکایی است («که نمی‌توان آن‌را پایین آورد تا اینکه می به پایان رسد!»). مراسم کوی‌ود پایه‌ای‌ترین صورتِ برهم‌کنشِ اجتماعی میان مردهای آسی [اُستی] است، چنان‌که

^۱ Theodosia

^۲ Ardavda

^۳ Avd dzaury

^۴ Abaev, "The Pre-Christian Religion of the Alans," pp. 1-23.

^۵ Avdisar

^۶ Uatsilla

^۷ Thagimasidas

^۸ Poseidon

^۹ Herodotus, *Histories*, IV.

^{۱۰} kuyvd

^{۱۱} ærdxord

هرگونه گردش آمدن، از آیین‌های همگانی پرشمار تا مهمانی‌های خصوصی شام، همه باید با استفاده از روال مرسوم و گزاره‌های بیانی رایج اجرا شود. امروزه باید تخیل‌مان را کمی کش بیاوریم تا بتوانیم حال‌وهوای مراسم کوی‌ود را مشابه با نحوه‌ی اجرای مناسک سکاییان کهن‌روزگاران حس کنیم.

افزون بر نوشیدنی‌های الکلی، مواد توهّم‌زا نیز در زیست‌آیینی ایلات آریایی نقش مهمی داشته‌اند. هم آیین زرتشتی و هم آیین هندو، برخی صور جشنی باستانی را حفظ کرده‌اند که شامل آماده‌سازی و مصرف ماده‌ای است که در اوستا به نام هَومَه یا هوم، و در وداها به نام سُمَه یا سومه می‌شناسیم، گرچه امروزه در هر دوی این دین‌ها ماده‌ای غیرتوهّم‌زا به جای هوم یا سومه به کار می‌رود. بنا به پیشنهاد آبیاف، واژه‌ی آسی برای «رازک»، واژه‌ی خومه‌الگ^۲ است که همچون هم‌ریشه‌اش در دیگر زبان‌های گوناگون اروپایی شاید از *هَومَه‌آریکه^۳، «هوم آریایی» گرفته شده باشد، و شاید معنایش در برهه‌ای از تاریخ تغییر کرده باشد، یعنی وقتی استفاده از آبجو به عنوان نوشیدنی مراسم فراگیر شد.^۴

رسم مصرف مواد روان‌گردان به قصد فراروی از حدود، در آیین‌های دینی بسیاری از جوامع دیده می‌شود، و برخی از روال‌های «شمنی» کماکان در آسیای میانه قابل مشاهده است که احتمالاً دیرینگی‌شان به هزاران سال برسد. سکایی‌ها بنا به یکی از رسوم‌شان در چادرهایی می‌نشستند که مخصوص همین مناسک ساخته شده بودند و در آن‌جا دود بذره‌های شاهدانه‌ی رهاشده بر سنگ‌های گرم‌دیده را تنفس می‌کردند. هرچند این روال احتمالاً در برخی بسترهای آیینی، از جمله فرایند توشه‌آمایی جنگی یا در آغاز شکار اجرا می‌شده، لیک فراوانی چادرهای مربوط به تنفس دود شاهدانه و سازوبرگ‌های مربوط به آن، که طی کاوش‌های باستان‌شناختی از گورهای سکایی پیدا شده‌اند خبر از این واقعیت می‌دهد که این مراسم کارکردی گسترده‌تر و از جمله کارکرد خوش‌گذرانی نیز داشته است.^۵ واژه‌ی یونانی «کانابیس»^۶ [شاهدانه]، که هردت (سده‌ی پنج پیش از میلاد) آن‌را «دودِ عودِ سکایی» می‌خواند، از واژه‌ی نیلایرانی *کَنَب^۷ (واژه‌ی آسی گَن *gæn*، و انگلیسی «*hemp*») مشتق شده است.^۸ بقایای شاهدانه که در سایت‌های باستان‌شناختی عصر مفرغ در پاره‌ی غربی حوزه‌ی آبریز تاریم در چین امروزی کشف شده‌اند به احتمال بسیار زیاد به سکایی‌ها مربوط می‌شوند.^۹

سکایی‌ها همچون بیشتر جوامع باستانی، کارآزمودگانی هم در زمینه‌ی آینده‌بینی و پیش‌گویی داشته‌اند. پیشگویان سکایی از چند تکه چوب درخت بید استفاده می‌پردند، و این تکه‌چوب‌ها را یکجا جمع و بر زمین به خط می‌کردند تا از فال و غیب ایشان را خبر دهند. بنا به توصیف آمیانوس مارسلینوس، مورخ رومی سده‌ی چهارم، آلان‌ها نیز رسمی شبیه رسم سکایی‌ها داشتند^{۱۰}، چنان‌که مردمان اُستی سده‌ی نوزدهم نیز. یکی از صورت‌های آینده‌بینی که مبدل‌پوش‌های [مردان زن‌پوش یا زنان مردپوش] سکایی اجرا می‌کردند به نام *اَنَرِیَه^{۱۱} («آمردان؛ غیرمردان»، یونانی: *enárées*) شناخته می‌شد، لیک هنوز شواهدی دال بر وجود این دسته از «شمن»‌ها در بین آلان‌ها یا آس‌ها نیافته‌ایم.

^۱ hops

^۲ khumællæg

^۳ *hauma-aryaka

^۴ Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 224.

^۵ Rolle, *The World of the Scythians*, pp. 93–4.

^۶ cannabis

^۷ *kanab

^۸ Lebedynsky, *Les Scythes*, p. 236.

^۹ Meng Ren et al., “The Origins of Cannabis Smoking: Chemical Residue Evidence from the First Millennium BCE in the Pamirs,” *Science Advances* 5/6 (2019): pp.1–8.

^{۱۰} Ammianus Marcellinus, *History, Volume I: Books 14–19*. Translated by J. C. Rolfe. Loeb Classical Library 300. Cambridge, MA: 1950, pp. 2, 24.

^{۱۱} *anarya

مرگ و زندگی پس از مرگ در کانون جهان‌بینی سکایی جای داشتند؛ این واقعیت که محتویات گورهای سکایی - خانه‌هایی در زیر تل‌های تدفینی بزرگ خاکی موسم به کورگان^۱ [گورخان^۲] - بقایای اصلی بازمانده از فرهنگ‌شان هستند خود گواهی بر اهمیت مسئله‌ی مرگ و پسامرگ نزد اینان است (نک. تصویر ۱۱). بیشتر دست‌ساخته‌های سکایی که در دیرین‌کده‌ها^۳ [موزه‌ها] در سراسر دنیا یافت می‌شوند از همین سایت‌های باستان‌شناختی [کورگان‌ها] کشف شده‌اند. سکاییان برگزیده یا ویژه همراه با رزم‌افزارهای‌شان، گورهای‌شان، اسب‌های‌شان، و گاهی همراه با همسران، سربیه‌ها [معشوقه‌ها]، و خدمتکاران‌شان در این کورگان‌ها به خاک سپرده شده‌اند. اتاقک‌های تدفینی سکاییان همه‌ی سازویرگ‌هایی را دربرداشتند که تصور می‌شد برای آسایش درگذشتگان [در دیار مردگان] لازم‌اند، از جمله جامه‌های خز، تشکچه‌ها، بالش‌ها، تشک‌ها، قالیچه‌ها یا فرشینه‌ها، و دیوارآویزها، ظروف آشپزخانه، اجاق‌ها، خوراکی‌ها، و کوزه‌های پر از می^۴. امروزه می‌توان کورگان‌ها را در سرتاسر پهن‌دشت‌های اوراسیایی مشاهده کرد، از اوکراین تا مغولستان و فراسوی‌اش. تپه‌ها یا خاک‌پشته‌های تدفینی مربوط به دوران پادشاهی سیلا در کره‌ی جنوبی (هزاره‌ی یکم پیش از میلاد) شباهتی چشمگیر با کورگان‌های سکایی دارند و احتمال می‌رود که این تل‌ها از خاستگاه غیرکره‌ای این دودمان و ریشه‌های این دودمان در پهن‌دشت‌ها خبر دهد. گمانه‌زنی مشابهی در مورد تل‌های تدفینی کهن‌ترین پادشاهان ژاپن نیز وجود دارد.

تصویر یک. ۱- کورگان اسپیک، جنوب‌شرقی کسکستان [قزاقستان امروزی]، حدود سده‌ی چهارم پیش از میلاد.



^۱ Kurgan

^۲ Rolle, *The World of the Scythians*, p. 27.

اندازه و وسعت یک تدفین میزان قدرت و ثروت فرد دفن شده در آن جا را نشان می دهد (نک. تصویر ۱-۲). قدمت یکی از کورگان های معروف به آرژن^۱ در ناحیه ی سیریایی تووآ^۲ در نزدیکی مرز مغولستان، به حوالی سده ی هشت پیش از میلاد می رسد، و دست کم ۱۵۰ اسب قربانی شده و خیل ۱۵ نفره ای از انسان های قربانی شده را شامل می شود. بنا به منابع تراسی [تراسیه ای]^۳، از بی مرگ یک جنگجوی سکایی، میان همسران او نبردی برای کسب «افتخار» کشته شدن و خاک شدن همراه با همسرشان درمی گرفت.^۴ آس ها [آستی ها] تا سده ی نوزدهم رسم تازیانه زدن بر خویش را به منزله ی بخشی از سوگ آیینی در خاکسپاری های شان اجرا می کردند.^۵ هم افسانه های حماسی نرت نامه و هم هردت به وجود این رسم در بین سکایی ها گواهی می دهند.^۶

مردمان هندواروپایی باور داشتند که جان تا چهل روز بر سر پیکر فرد مرده می پلکد، و پس از آن، سرانجام راهی دیار مردگان می شود. وقتی یک سکایی والا مرتبه یا ویژه جان می سپرد، پیکر او را در موم [و عطر و روغن]^۷ تدفین یا مومیایی می کردند و سپس در سرتاسر آن دوره ی چهل روزه دسته جمعی آن مومیایی را به وسیله ی گاری بر گرد قلمروی فرد مرده می گرداندند تا او بتواند در مهمانی هایی که به افتخارش ترتیب داده شده، «شرکت کند».^۸ مهمانی مربوط به مراسم خاکسپاری سنتی مهم در آستییای امروزی است. این مراسم در خیابان و در مقابل منزل فرد متوفی اجرا می شود، و در این مراسم چادری برپا می شود که خانواده یا بازماندگان متوفی در آن برای خوراک دادن به جمعیت انبوه مهمانان سوری ترتیب می دهند. در پایان چهلمین روز یا همان چهلم، یک مهمانی خصوصی با شرکت خویشان بسیار نزدیک فرد در گذشته برگزار می شود.

مردمان آستییایی تا زمان برآمدن اتحاد جماهیر شوروی مردگان خود را در سازه های کندوشکل خانه ماندی به خاک می سپردند که پنجره هایی گشوده رو به دهکده شان داشت طوری که مردگان می توانستند کماکان زندگانی زندگان را ببینند. بهترین نمونه از این گورستان ها در درگوس^۹ در آستییای شمالی قرار دارد، لیک چنین نمونه هایی را می توان در سرتاسر این ناحیه دید. هر وقت کسی از مقابل این بناها عبور می کند بایسته است که نسبت به آن ها ادای احترام کند و نشان دادن احترام به منزله ی توهین انگاشته می شود و خون خواهی بازماندگان فرد متوفی را به دنبال دارد.

بنا به گزارش های سده ی نوزدهمی، آستییایی ها برای ارج نهادن به نیاکان شان هزینه های مالی گزاف و حتا کمرشکنی می کردند. بر طبق گزارش ختاگووف^{۱۰} نزد مردمان آسی نامعمول نبود که برای هر مهمانی یادبود تا سی گاو و صدوپنجاه گوسفند قربانی کنند، پانصد دلو آبجو و یکصد دلو آرک^{۱۱} درست کنند، و سیصد قرص نان بپزند، و همه برای مصرف یک روزه.^{۱۲}

^۱ Arzhan

^۲ Tuva

^۳ Thracian

^۴ Rolle, *The World of the Scythians*, p. 29.

^۵ Khétagourov, *Ossoba*, pp. 62-3.

^۶ Herodotus, *Histories*, IV.

^۷ Herodotus, *Histories*, IV, 72.

^۸ Dargavs

^۹ Khetagurov

^{۱۰} arak

^{۱۱} Khétagourov, *Ossoba*, p. 64.

تصویر یک ۲- «زربنه‌مرد»، دیرین‌کده‌ی ملی، نورسلطان، کسکستان [قزاقستان امروزی]، حدود سده‌ی چهارم



تعیین دوباره‌ی جایگاه سکایی‌ها

شرح‌های یونانی درباره‌ی دین و فرهنگ سکایی‌ها وقتی بیشترین جزئیات را دارد که از هم‌جوارترین ایل‌های سکایی سخن می‌گویند که از نزدیک با ایشان در تماس بوده‌اند، به دیگر گپ، آن‌ها که در کرانه‌ی شمالی دریای سیاه می‌زیسته‌اند. روشن نیست که این داده‌های یونانی چقدر درباره‌ی دیگر ایلات سکایی هم درست توانند بود. بی‌گمان برخی از این داده‌ها در مورد سایر سکایی‌ها نیز صدق می‌کنند، لیک گوناگونی‌هایی هم در میان دسته‌های مختلف سکایی وجود داشت. برای نمونه، بر پایه‌ی شرح هردت، مردمان ماساژت «تنها خورشید را می‌پرستیدند، و اسپان را در پیشگاه خورشید قربانی می‌کردند.»^۱ سکایی‌هایی که از جنگ‌ها جان به در برده و به سن پیری رسیده بودند طی مراسمی آیینی کشته و سپس خورده می‌شدند، و گواه این مسئله در بین مردمان گوناگون سکایی وجود دارد، هرچند تاکنون گواهی از این رسم در جای دیگری از جهان ایرانی پیدا نشده اما این رسم در بسیاری از فرهنگ‌های بدوی یافت شده و شیوه‌ی «دوباره یکی شدن» مردگان با خانواده‌شان بوده است. مردان ماساژت تنها یک همسر اختیار می‌کردند، لیک این زن [و سایر زنان] در بین همه‌ی مردان ماساژت مشترک بودند، رسمی که سپس‌تر در برخی جمعیت‌های ایرانی دیده شد و آن نیز در اثر آموزه‌های رهبران اجتماعی-دینی چون مزدک (سده‌ی ششم میلادی)، مقنع (سده‌ی هشتم میلادی)، و بابک (سده‌ی نهم میلادی).

نوشته‌های پارسی باستان چون کتیبه‌ی بیستون داریوش یکم (دوره‌ی فرمان‌فرمایی: ۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) از اصطلاح «سَگَه» [برای نامیدن سکایی‌ها] به همان معنای کلی استفاده می‌کردند که یونانیان از لفظ «اسکوتی». برخی دسته‌های سَگَه به‌نحوی توصیفی از سوی هخامنشیان نام‌گذاری شده‌اند: سَکا پَرَدَرِیَه^۲ یا «سکا‌های آن‌سوی دریا»، سَکا تیگر خَودا^۳، «سَگه‌های تیزخود»، سَکا هَومَه‌وَرگا^۴ یا «سَگه‌های هوم‌نوش»، سَکا پَر سوگَدَم^۵ یا «سَگه‌های فراسوی سغدیان». تصاویر یا نقوشی از این تیره‌ها یا ایلات گوناگون سَگَه‌ها در کتیبه‌ها بیستون و پرسپولیس وجود دارند.

دسته‌هایی از سَگَه‌ها در شرق ایران (در سکستان؛ سیستان، زادگاه پهلوان شاهنامه، رستم پهلوان) سکنی داده شدند، و این کار را مهرداد دوم، فرمان‌فرمای اشکانی طی سده‌ی دوم پیش از میلاد کرد تا این سکاها را از تاخت‌وتاز به قلمروی پارتیان بازدارد. اما در عوض این سکاها به شمال‌غرب هند و حوزه‌ی آبریز تاریخ یورش بردند و شاهنشاهی‌های خود را در آن نواحی پدید آوردند. این شهر سکایی خُتن [امروزه واقع در چین غربی] بود که از سده‌ی سوم تا

^۱ Herodotus, *The Histories*, 1.212.3, 1.216.4.

^۲ *Sakā paradraya*

^۳ *Sakā tigraxaudā*

^۴ *Sakā haumavargā*

^۵ *Sakā para Sugdam*

یازدهم میلادی به کانون اصلی بودیسم تبدیل شد. متون بودایی به گویش خُنتی گسترده‌ترین میراث مکتوب زبان سَکَه‌بی/سکایی محسوب می‌شوند. زیهوا تانگ^۱ دیرین‌اقلیم‌شناس^۲ چینی، مجموعه‌ی رازآمیزی از خطوط سیاه و سفید را بر یک پهنه‌ی صحرایی در شمال شهر تاش‌کورگان نزدیک مرز تاجیکستان و چین پیدا و ارائه کرد که یکجور تقویم پیچیده‌ی سده‌ی پنجم پیش از میلاد بوده است.^۳ از آنجاکه سَکَه‌ها به احتمال بسیار زیاد در آن زمان بر این ناحیه فرمان می‌راندند، پس این سایت باستانی را می‌توان یکجور «استن‌هنج سکایی» در نظر گرفت.^۴

ساکنان کوهساران پامیر در شرق تاجیکستان و نواحی همجوار افغانستان و چین به مجموعه‌ای از زبان‌های ایرانی شرقی صحبت می‌کنند که با زبان سکایی پیوند دارد. برخی زبان‌شناسان اُستیایی گفته‌اند که می‌توانند گویش‌های پامیری چون شغنانی را «به‌راحتی بفهمند»، لیک باید با احتیاط به چنین سخنانی اندیشید. شباهت‌های محتمل بین زبان‌ها و رسوم و اساطیر نزد مردمان اُستیایی و پامیری [در دو سرحد غربی و شرقی ایران فرهنگی] شایان توجه و مستلزم پژوهش‌اند. زبان پشتوی پاکستان و افغانستان نیز عضوی از گروه زبان‌های ایرانی شرقی است. پشتو و زبان‌های پامیری گوناگون به‌احتمال بسیار زیاد جملگی میراث‌دار مهاجرت برخی مردمان آندرونوو^۵ از دل سیبری به این نواحی طی هزاره‌ی دوم پیش از میلادند.

برخی از غنی‌ترین یافته‌های فرهنگ مادی سکایی از سرحدات شرقی جهان آریایی، در کوهساران آلتایی جنوب سیبری پیدا شده‌اند. پراوازه‌ترین سایت باستان‌شناختی مربوط به این ناحیه در پازیریک قرار دارد، جایی که قدمت شماری از تپه‌ها یا تل‌های تدفینی‌اش - که به «کورگان» معروفند - به حدود سده‌ی چهارم پیش از میلاد می‌رسد، و به‌لطف محفوظ‌ماندن این تپه‌ها در سرزمینی یخ‌زده، پرده از گستره‌ی وسیعی از اشیاء برکشیده شد، از جمله نه تنها رزم‌افزارهای معمولی، گورها و سازو برگ سوارکاری بل همچنین یافته‌هایی چون نمد، ابریشم، و دیرینه‌ترین قالی دنیا است (و احتمال می‌رود که در ایران تولید شده باشد). بقایای انسانی پازیریک نشان‌دهنده‌ی سرآغازهای درهم‌آمیزی ژنتیکی بین مردمان اروپوئید و مونگولوئید^۶ هستند، که خود به احتمال بسیار بازنمودگر تلفیقی از سخن‌وران ایرانی و ترکی هستند؛ فرایندی از جنس درهم‌آمیزی که تا همین روزگار نیز در آسیای میانه در جریان است.

وقتی گستره‌ی کامل فرهنگ سکایی را طی نخستین هزاره‌ی پیش از میلاد در نظر بگیریم، معلوم می‌شود که گرایش مسلط طی بیش از بیست و پنج قرن تاریخ‌نگاری غربی این بوده که از سکایی‌های اروپا به‌منزله‌ی معیاری استفاده کند که به‌وسیله‌اش همه‌ی دیگر ایللیات سکایی ارزیابی شوند و مبنای آن ارزیابی نیز چیزی نبوده جز منابع مکتوب یونانی و رومی که حاوی بیشترین میزان از جزئیات درباره‌ی کوچندگانی هستند که از قضا در نزدیکی ایشان می‌زیسته‌اند. البته که جانبداری یا سوگیری نوشتاری یکی از شایع‌ترین دام‌هایی است که مورخان در هر جایی مستعدش هستند. باستان‌شناسی اما داستان متفاوتی می‌گوید، و نشان می‌دهد که با پیوستار فرهنگی وسیعی طرف هستیم که یک‌سرش به آبریز کارپت^۷ [یا «پانونی»؛ در جنوب‌شرق اروپای مرکزی] و سر دیگرش به مغولستان می‌رسد. مرکز ثقل این پهنه‌ی وسیع نه پهن‌دشت پونتیک، که آسیای میانه است.

^۱ Zihua Tang

^۲ paleoclimatologist

^۳ X. Wu and Z. Tang, "Jirzankal Cemetery Covered with Rows of Black-and-white Stones: Key Excavations and Primary Research," *Eurasian Studies* 4 (2016): pp.5-82.

^۴ Richard Foltz, *A History of the Tajiks: Iranians of the East*, London, 2019, p. 185.

^۵ Andronovo

^۶ Europoid and Mongoloid peoples



fold-era.com